

نگاهی به زندگی و اشعار صلاح عبدالصبور

با استفاده از آثارش

اثر: دکتر حمید احمدیان

مقاله برگرفته از رساله دکتری

به راهنمایی دکتر محمد دزفولی

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۱۵۷ تا ۱۷۸)

چکیده:

«صلاح عبدالصبور» از شاعران نامدار مصر است. در این مقاله سعی شده است زندگی، اشعار و افکار اجتماعی وی به اختصار بررسی شود. در این نوشتار آثار او را مرجع قرار داده‌ایم و برای هر کدام از دیدگاههای شاعر شاهی از شعر و آثارش ارائه شده است هر چند به برخی کتب منتقدان عرب نیز نظر داشته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: اصلاح جامعه، فقر، حزن و اندوه.

مقدمه:

«صلاح عبدالصبور» شاعر، نمایشنامه نویس، ناقد و نویسنده بزرگ معاصر عرب، در سال ۱۹۳۱ م میان شکوفه‌های پایانی بهار که رفته رفته در آغوش گرمای تابستان پر پر می‌شدند در روستای زقازیق مصر زاده شد؛ و در سال ۱۹۸۱ م در سن پنجاه سالگی جهان را بدرود گفت» (توفیق بیضون، ۱۹۹۳، ص ۱۳).

در این نوشتار تلاش ما بر این است که زندگی و آثار «صلاح» و برخی دیدگاه‌های اجتماعی - سیاسی شاعر را بررسی کنیم. شاهکار «صلاح» نمایشنامه «تراژدی حلاج» است، از این رو برای آن بحثی جداگانه اختصاص داده‌ایم. او شاعری است اندوهناک که از مشکلات جامعه عربی بویژه از فقری که بر آن حاکم است رنج می‌برد و خود را مسئول اصلاح آن می‌داند. برای بررسی این جنبه از زندگی شاعر به روحیه حزن و اندوهی که بر اشعارش حاکم است اشاره شده سپس به مشکل فقر پرداخته‌ایم. علاقه شاعر به اصلاح جامعه، دادخواهی و حل مشکلات جامعه عربی - اسلامی نیز بررسی شده است.

آثار «صلاح عبدالصبور»:

«صلاح عبدالصبور» از شاعران نسبتاً پرکار عرب محسوب می‌شود. وی در طول حیات تقریباً کوتاه خویش توانست پنج مجموعه شعری و پنج نمایشنامه را بنویسد. مجموعه‌های شعری وی که هر کدام شامل چندین قصیده است عبارتند از:

- ۱- الناس فی بلادی
- ۲- أقول لكم
- ۳- أحلام الفارس القديم
- ۴- تأملات فی الزمن الجریح
- ۵- شجر اللیل

نیز نمایشنامه‌های وی که بصورت شعر آزاد سروده شده عبارتند از:

۱- الأميرة تنتظر

۲- مأساة الحلاج

۳- مسافر لیل

۴- لیلی و المجنون

۵- بعد أن يموت الملك

علاوه بر آثار فوق کتاب «حیاتی فی الشعر» نیز از «صلاح عبدالصبور» است که به منزله اتوبیوگرافی است. شاعر در این اثر دیدگاههای منتقدانه خود را به تفصیل بیان کرده است. در ذیل به معرفی این اثر و برخی آثار عبدالصبور - هر چند به اختصار - می پردازیم.

۱- تراژدی حلاج (مأساة الحلاج):

بدون شک مشهورترین اثر «صلاح عبدالصبور» نمایشنامه «مأساة الحلاج» است. در این نمایشنامه شاهد فروغ زندگی بزرگ مردی هستیم که جان خود را نثار آزادی می کند. حلاج در این نمایشنامه آن متصوفی نیست که زندگانی را در آه و ناله و عبادت شبانه خلاصه کند. بلکه حلاج از دیدگاه او آزادبخواه و مصلحی است که خواهان اصلاح جامعه و زدودن فقر و شر از آن است. در یک کلمه «وی تشنه عدالت است و دادگری»:

الحلاج: أنا انسانٌ يُضنني الفكرُ و يعروني الخوفُ

تَبَّتْ قَلْبِي يَا مَحْبُوبِي

أنا أنسانٌ يظماً للعدلِ ويقعدني ضيقُ الخطوِ (صلاح عبدالصبور ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۴۸۶)

در این نمایشنامه حلاج تصمیم می گیرد خرقه خویش، «آن دلق ازرق فام» را که به مظهر و نماد ذلت تبدیل شده است به یکسو نهد. حلاج معتقد بود این خرقه به زنجیری تبدیل شده که صوفی را در کنار دیوار خانه ها گوشه نشین می کند و باعث می شود یارانش کلمات و سخنانش را نشنوند. خرقه از دیدگاه حلاج فقر روح را در کنار فقر مال جمع می کند و بر تن صوفیان بمنزله لباس خودخواهی و انانیت است. از اینرو وی بی پروا به شبلی می گوید: ای

شیخ! اگر خرقه صوفیان این است من آن را کنار می‌زنم:
الحلاج: تعني هذي الخرقه
إن كانت قيلاً في أطرافني
يلقيني في بيتي جنب الجدران الصمّاء
حتى لا يسمع احبابي كلماتي
فانا اجفوها اخلعها... يا شيخ
ان كانت شارة ذل و مهانة
رمزاً يفضح انا جمعنا فقر الروح الى فقر المال
فانا اجفوها اخلعها... يا شيخ
ان كانت سرّاً منسوجاً من ائيتنا
كي يحجبنا عن عين الناس، فنحجب عن عين الله
فانا اجفوها، اخلعها، يا شيخ
يا رب اشهد
هذا ثوبك
و شعار عبوديتنا لك
و أن اجفوه، اخلعه في مرضاتك
يا رب اشهد
يا رب اشهد

(همان، ج ۲، ص ۴۸۹)

حلاج بخوبی می‌داند ریشه و اساس فقر، حاکمان بغدادند که تحت عنوان «خلیفه مسلمین» گردنکشی می‌کنند لذا تیر خود را بطرف آنها نشانه می‌کند و با صداقت و شجاعت در آن محیط خفقان بر حاکمان خون آشام در بغداد فریاد بر می‌دارد که من صاحب تاجی را جز خداوند نمی‌شناسم، و تمام انسانها نزد من برابرند. مردم آزادند که از میان خود کسی را انتخاب نمایند تا رهبر آنها باشد. از دیدگاه حلاج حاکم عادل نوری آسمانی در زمین، اما

حاکم ظالم پرده‌ای است که نور الهی را می‌پوشاند:

الحلاج: ... اما التيجانُ
فأنا لا اعرفُ صاحبَ تاجِ الا الله
و الناس سواسيةٌ عندي
من بينهم يختارون رؤوساً ليسوسوا الأمر
فالوالى العادل
قبس من نورِ الله ينورُ بعضاً من أرضه
أما الوالى الظالمُ
فستارٌ يحجبُ نورَ الله عن الناس
كى يفرخَ تحتَ عباءته الشرُّ
هذا قولى... يا ولدى

(همان، ج ۲، ص ۵۳۸)

با این سخنان حلاج که میان متصوفه بی سابقه بود کاخ بغداد تکان سختی خورد و در اندیشه چاره جویی برآمده سرانجام سخن حلاج را که می‌گفت: «انا الحق» بهانه کرده او را در دادگاهی دروغین، ظالمانه و تشریفاتی به کام مرگ فرستادند. در دادگاه ابو عمرو قاضی حتی اجازه سخن گفتن را به حلاج نمی‌دهد تا جایی که ابن سریج یکی از قاضیان دیگر دادگاه از این برخورد ابو عمرو بستوه آمده، معترضانه به وی می‌گوید:

يا مولانا، هلّا اعطيتَ الرَّجْلَ المُهَلَّةَ أن يتكلمَ
فلقد حققتَ و أحكمتَ التهمة، ثم أدنتَ

(همان، ج ۲، ص ۵۳۸)

ابن سریج معتقد بود «انا الحق» حلاج حالتی است از حالات صوفیانه که میان خدا و بندگانش اتفاق می‌افتد و کسی جز خدا بر آن واقف نیست:

ابن سریج:

بل هذا حالٌ من أحوالِ الصوفية
لا يدخلُ فى تقديرِ محاکمينا

امْرُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ رَبِّهِ

لَا يَقْضِي فِيهِ إِلَّا اللَّهُ

(همان، ج ۲، ص ۵۸۱)

ولی ابو عمرو و دیگر قاضیان دادگاه پیشاپیش حکم خود را درباره حلاج صادر کرده بودند و حلقه دار را در گردن وی آویخته، او را در برابر کار انجام گرفته قرار دادند و با حکم ظالمانه خود ناجوانمردانه دستور دادند دست و پای حلاج را جدا کنند و وی را به دار بیاویزند. امروزه قضاة شافعی نظر ابن سربج را - که می گفت انا الحق حلاج از دسترس ما بیرون است و این خدای حلاج است که درباره وی تصمیم خواهد گرفت - تایید می کنند و

در مدارس فقهی خویش تدریس می کنند. (لوی ماسینیون ۱۳۵۸ ه.ش، ص ۶۰)

بنابراین آنها رأی ابو عمرو قاضی و دیگر همراهانش را درباره حلاج مردود می دانند.

۲- الناس فی بلادی:

این مجموعه از ۲۴ قصیده تشکیل شده است. فصائلی مانند «هجم التتار»، «سنتق زهران»، «مرتفع ابداء» و «سأقتلك» از مهمترین فصائد این مجموعه است. شکست درونی شاعر و اندوه غمبار وی در اشعار این مجموعه شعری کاملاً مشهود است. فریاد بلند و شیوای شاعر آزادی خواه در ستایش آزادی و آزادی در فصاید «سنتق زهران» و «هجم التتار» زیبا و خواندنی است. ابیات زیر گزیده‌ای از چکامه اخیر است:

امی... (مادر)

و أنتِ بسفح ذاک التل بین الهاربین (در حالی که تو همراه دیگران به دامنه کوهها

گریخته‌ای)

و الیل یعقد للصغار الرعب من تحت الجفون (و شب زیر پلکان کودکان ترس و

وحشت ببار آورده)

و الصم و السعلاة و الظلماء تقی فی الكهوف (و در حالی که غولان و تاریکی

شبانگاه در غارها لانه کرده است)

أتری بکیت لأن قریتنا حطامٌ...؟ (آیا چون شهرمان ویرانه شده گریستی؟)
و لأن ایاماً أثیراتٍ تولّت لن تعودَ؟ (و آیا چون روزهای تو نوشین ما سپری شده و
دگر بار بر نمی‌گردد گریستی؟)

اماه! انا لن نبید (مادر! ما هیچگاه شکست نمی‌خوریم)
و انا - و کلّ رفاقنا - یا امّ حین ذوی النهار (مادر من و تمام دوستانم چون روز سپری
شد)

بالحقد اقسمنّا، سنهتفّ فی الضحی بدم التتار (به کینه سوگند یاد کردیم که خون
تاتاریان را خواهیم ریخت) (صلاح عبدالصبور ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷)

۳- اقول لکم:

این مجموعه شامل ۱۳ قصیده است که آخرین قصیده آن نیز خود ۷ قصیده را در بر دارد.
«ثلاث صور من غزه»، «ابو تمام» و «الظل و الصلیب» از قصاید این مجموعه است. در این
مجموعه شعری عبد الصبور از شعر رومانتیک فاصله می‌گیرد و به «رنالیسیم» نزدیک
می‌شود. در چکامه‌های «موت فلاح» و «ثلاث صور من غزه» گرایش وی به واقع‌گرایی و
رنالیسیم بیشتر مشهود است. در قصیده اخیر ماجرای جوانی را به تصویر می‌کشد که خانه‌ای
داشته و کاشانه‌ای، اما تاتاریان یورش برده سرزمین وی را غارت می‌کنند. جوان سنبل
فلسطینیان و تاتاریان اسرائیل غاصب است. این چکامه شاهی برای توجه شاعر به
مشکلات غم‌انگیز اعراب و پرداختن به اشعار رنالیسم است:

کانت له أرض و زیتونۀ (این جوان سرزمینی داشت و درخت زیتونی)
و کرمة، و ساحة، و دار. (درخت تاکی و خانه و کاشانه‌ای)
و عندما أوفت به سفائنُ العمرِ الی شواطئ السکینة (چون کشتی عمرش به ساحل
آرامش نزدیک شد)

إنطلقت کتابُ التتار (تاتاریان یورش بردند)

لكنه خلف سياج الشوك و الصبار ظلّ واقفاً بلا ملال (ولی او پشت خارها و درختان کاکتوس خستگی ناپذیر پایداری می‌کند)
یرفض ان یموت قبل یوم ثار (قبل از انتقام مرگ را نمی‌پذیرد).
یا حلم یوم الثار (خوشا روز انتقام!) (همان، ج ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۰)

۴- لیلی و المجنون:

یکی از نمایشنامه‌های عبدالصبور است. آراء سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شاعر در این نمایشنامه کاملاً ملموس است. شخصیت‌های این داستان «سعید»، «حسان»، «زیاد» «حنان» و استاد آنها است. کار آنها روزنامه‌نگاری و نویسندگی در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی است که عبد الصبور از زبان آنها آراء خود را بیان نمود و به نقد طبقه فرهنگیان و جوانان پرداخته است.

۵- حیاتی فی الشعر:

این کتاب به نثر است که به منزله اتو بیوگرافی است، صلاح عبدالصبور در این اثر دیدگاه‌های منتقدانه خود را به تفصیل بیان کرده است. این کتاب برای فهم آراء ادبی، سیاسی و اجتماعی شاعر بسیار سودمند است. سبک شعری خودش را، تأثیر پذیرش از سخنسرایان پیشین و معاصر و نیز تأثرش از ادبیات اروپایی را مفصلاً شرح و بسط داده است. در این اثر به تحلیل برخی چکامه‌ها و نمایشنامه‌های خود هر چند به اشاره پرداخته است.

عبدالصبور شاعری اندوهگین:

«احساس شاعر نسبت به جهان هستی یا نسبت به خویشتن و آنچه پیرامونش می‌گذرد متفاوت است. این تفاوت در احساس برخواسته از ژرفای ادراک شاعر و غور در ذات پدیده‌های پیرامون خویش است. شاعران در احساس همپایه نیستند بلکه برخی از آنها در

احساس خود سطحی نگر، گروهی ژرف نگر و گروهی میانه هستند». (شرفی ضیف، ص ۱۴۱)
هر چه شاعر نسبت به محیط پیرامونش حساس تر باشد غالباً رنجورتر و غمبارتر است.
منتقدان عرب معتقدند که «صلاح عبدالصبور» بواسطه احساسات سرکش و سریع التاثرش از
آنجمله شاعرانی است که اشعار جانسوز و اندوه بار او در میان ترس و غم نقش می بندد و
گاهی رنگ و بوی فلسفی به خود می گیرد. (مصطفی کامل الشیبی ۱۹۸۵، ص ۲۲۷ و امطانیوس میخائیل
۱۹۸۲، ص ۱۹۷)

شاعر با دید تیزبین خود حوادث جهان را عموماً و حوادث جهان عرب و اسلام را
خصوصاً زیر نظر داشت. وی در کتاب «زندگی من در شعر» می گوید:
«شر، ظلم، ستم، درد و رنج بر جهان سایه افکنده و انسان همچنان از بیماری سنگدلی و
کم مایگی و حقارت رنج می برد. در گذشته دور دگر اندیشان طعمه شیران می شدند. در زمان
ما اندیشمندان در زندانها به سر می برند. در اندونزی کمونیستها دستگیر می شوند و در اروپا
آزادبخواهان و در آمریکا سباهان، و در بیست کشور دیگر به بیست بهانه گوناگون دستگیر
می شوند» (صلاح عبدالصبور ۱۹۹۸، ج ۳، ص ۱۲۳) ●

این حوادث و حوادث دیگر و نیز طبع آتشینش از «صلاح عبدالصبور» شاعری حساس و
اندوهبار ساخته که بنا به گفته وی: «من نه تنها شاعری اندوهگین هستم بلکه دردآلود و
رنجورم زیرا جهان از دیدگاه من ناخوشایند است». (همان، ج ۳، ص ۱۲۵)
از اینرو اندوه وی با اندوه دیگران متفاوت است. اندوهی گران همچون اندوه دربندان
دوزخ، اندوهی با پدر و مادری بیگانه، زیرا شکمی آنرا نزاییده است. ناگهان در یک لحظه
نقش می بندد و در میان لبخند شاعر گسترش می یابد سپس بر لبخند وی مهر سکوت می زند.
اندوهی استوار با بازوانی آهنین گویا بعد از خوابی جاودانه با تنی سالم و اندامی تنومند
گویی از پس آوارها از خواب گران روزگاران سربرآورده است:

حزنی ثقیل فادح هذا المساء
كأنه عذاب مصفدين في السعير

حزنی غریبُ ابویین
لأنه تَكُونُ ابنَ لحظةٍ مفاجئةٍ
ما مخضتُهُ بطنٌ
أراه فجأةً اذا يمتدُّ وسطَ ضحكتي
مكتملُ الخَلقةِ، موفورَ البدنِ
كأنه استيقظَ من تحتِ الركامِ

بعد سباتٍ فی الدهورِ (همان، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۰۷)

در چکامه‌ای بنام «حزن» وی اوصاف گوناگونی از اندوه خویش را ترسیم می‌کند، که ما به ابیاتی از این چکامه اکتفا می‌کنیم. اندوهی همانند دزدی در دل آرام شب و یا همچون ازدهایی بی صدا در شهر گام بر می‌دارد، و بر دژها چیره می‌شود و گنجها را می‌رباید و حاکمان سرکش را بر تخت می‌نشاند و چشمان را میل می‌کشد و نابینا می‌کند، و چهره در هم می‌کشد تا حاکمانی سرکش را بر تخت بنشانند:

حزناً تمدد فی المدینة
كاللص فی جوف السکينة
واقام حکاماً طغاة
الحزنُ قد سمل العيون
الحزنُ قد عقد الجبابة

لِیقیم حکاماً طغاةً (همان، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸)

ظلل اندوه «صلاح عبدالصبور»:

«گویند شاعران معاصر عرب در سرودن اشعار غمبار از شاعران اروپا تاثیر پذیرفته‌اند. یعنی از آن شاعران اروپایی که شاهد طغیان تمدن مادی بر روح اروپائیان بویژه در قرن بیستم بوده‌اند. ما نیز منکر این تاثیر پذیری مستقیم یا غیر مستقیم از شاعرانی همچون «البوت»

نیستیم.

ولی حقیقت این است که گرایش به اندوه در ادبیات معاصر بیشتر زاییده «معرفت» و «شناخت» شاعر است. مراد شناخت فلسفی نیست بلکه مراد آگاهی و اطلاع شاعر نسبت به فرهنگ و تمدنهای قدیم و جدید عرب و غیر عرب است که روحیه‌ی غم و اندوه را در درون وی کاشته است» (عزالدین اسماعیل ۱۹۶۶ م، صص ۳۵۴ و ۳۵۵)

این چکیده‌ای است از دیدگاه دکتر «عزالدین اسماعیل» درباره علل حزن و اندوه در ادبیات معاصر عرب است. وی علت اصلی را «شناخت» شاعر می‌داند. ولی حقیقت این است که ریشه اصلی این پدیده را باید در اوضاع حاکم بر جامعه معاصر عرب و مشکلات اعراب جستجو کرد. همانگونه که گروهی از ناقدان معاصر بر این باورند. «ابراهیم حاوی» در این باره می‌گوید:

«این اندوه در اصلاح جامعه عربی نهفته است، اندوهی سطحی و برگرفته از ظاهر زندگی نیست بلکه منشا آن، شکست، تحقیر و زندگی سیاه و سختی است که بر جامعه حاکم است» (ابراهیم حاوی ۱۹۸۴، ص ۱۵۹) ●

برخی گفته‌های «صلاح عبدالصبور» در کتاب «زندگی من در شعر» نیز این دیدگاه را تایید می‌کند. وی در این باره می‌گوید:

«من شاعر رنجور و اندوهناکم زیرا جهان بر وفق مرادم نیست و از سوی دگر من خواهان اصلاح جامعه هستم». (صلاح عبدالصبور ۱۹۹۸، ج ۳، ص ۱۳۵)

عقیده و ایمان «صلاح عبدالصبور»:

بینش و طبع حساس شاعرانه نسبت به جهان هستی و احساس اندوهبارش ایمان وی را در فراز و نشیب و دگرگونی قرار داده است. با اندک نگاهی به آثار شاعر در می‌یابیم که ایمان او سه مرحله را پشت سر گذاشته است:

۱- مرحله ایمان ۲- مرحله انکار خداوند ۳- مرحله ایمان مجدد

وی در کتاب «زندگی من در شعر» می‌گوید:

«در کودکی بسیار مؤمن و خدا ترس بودم، به گونه‌ای که به یاد می‌آورم یکبار شبی تمام نماز خواندم به امید اینکه به درجه‌ای نائل آیم که اولیاء الهی به آن رسیده‌اند؛ یعنی آن درجه‌ای که دل آنها از همه چیز جز یاد خدا تهی گردد. نماز را همچون دیگر نمازگزاران شروع کردم. در حالیکه فکرم مشغول مشکلات گوناگون زندگی است. بسیار کوشیدم تا فکرم را از همه چیز جز یاد خدا دور کنم و همچنان نماز می‌خواندم تا جاییکه نزدیک بود از شدت سختی هلاک شوم؛ و بر اثر دقتی که در نماز می‌نمودم و فشاری که بر خود می‌آوردم به درجه‌ای از وجد رسیدم که احساس کردم خداوند را دیدم و یادم می‌آید که افرادی از خانواده از ترس اینکه مبادا دیوانه شده باشم به کمکم شتافتند» (همان، ج ۳، ص ۱۴۸) ●

این ایمان شاعر پایدار نماند بلکه به اعتراف خود وی، همانگونه که زندگی و مرگ در جسم انسان زاده می‌شود انکار در دل وی زاده شد وی در این باره می‌گوید:

«نمی‌دانم این انکار چگونه در دل من پرورش یافت طوری که می‌خواست از درون لبریز شود، سپس به نحو آشکاری ظاهر شد.» (همان، ج ۳، ص ۱۴۸) ●

قصیده «الناس فی بلادی» نمایانگر انکار شاعر در این دوره است. گزیده‌ای از چکامه «سرودی برای خدا» نیز گواهی بر انکار و اعتراض اوست:

یا رَبَّنَا الْعَظِيمَ، یا مَعذِبِي
یا ناسِجَ الاحلامِ فی العیونِ
یا زارعَ الیقینِ و الظنونِ
یا مرسلَ الالامِ و الأفراحِ و الشجونِ
اخترت لی،
لشد ما أوجعتنی
ام اخلص بعد
ام تری نسیتنی؟

الویل لی، نسیتنی

نسیتنی

نسیتنی... (همان، ج ۱، صص ۲۰۸ و ۲۰۹)

همانطور که ایمان شاعر پایدار نماند، بی ایمانی و انکار وی نیز طولی نکشید که جای خود را به ایمانی دوباره داد. وی در این باره می‌گوید:

«من معبودی غیر از جامعه را جستجو می‌کردم تا اینکه به «انسان» هدایت شدم. اندیشه و فکر من درباره انسان مرا وا داشت که دوباره درباره دین بیندیشم. و اینچنین خدا پرست شدم... و دریافتم که این خداوند نیست که ما را در جهان عذاب می‌دهد، بلکه او هر آنچه که ما شایسته آنیم به ما عطا می‌کند. زیرا وی جهان را پاک و بی‌کم و کاست به ما ارزانی داده، و ما می‌توانیم از این جهان برای خود بهشتی بسازیم و در سایه عدل، خیر و محبت آن به خوشی زندگی کنیم. ولی ما آن را با فقر، سرکشی و به بند کشیدن دیگران آلوده ساختیم، طوری که در سفره زندگی چیزی جز مردار - که شایسته ماست - باقی نمانده است:

و هل یرضیکَ أن ادعوكَ یا ضیفی لمائدتی

فلا تلقی سوی جیفه

تعالی الله، انت منحتنا هذا العذاب و هذه الالام» (همان، ج ۳، صص ۱۵۸ و ۱۵۹)

«صلاح عبدالصبور» شاعری اصلاح طلب:

«صلاح عبدالصبور» در طی سالهای زندگی خویش اشعار اجتماعی و انتقادی فراوانی سروده است. بسیاری از اشعار وی نمایانگر اوضاع و احوال ملت عرب در دهه‌های گذشته است. وی صمیمانه و صادقانه برای هموطنان خویش خواهان سرافرازی و بهروزی بود هر چند شعر دوران جوانی وی بیشتر ابراز احساسات جوانی و شاعرانه و بازتابهای ذوقی و روحی او بود و کمتر به اشعار اجتماعی پرداخته است، بنابراین می‌توان اشعار وی را به دو دوره تقسیم کرد: یکی اشعار دوره جوانی و دیگری اشعار دوره میانسالی که اشعار اجتماعی

شاعر به دوره دوم تعلق دارد.

وی درباره اشعار دوره جوانی می‌گوید: «به یاد دارم وقتی که دانش آموز دبیرستانی و با دانشگاهی بودیم ما شاعران جوان چکامه‌هایی به مناسبت‌های مختلف می‌سرودیم. به مناسبت‌های سیاسی، جشنهای مدرسه و دانشگاهی. ولی من بیاد دارم وقتی که نخستین سروده‌های خود را در سال ۱۹۴۹ (در هجده سالگی) جمع‌آوری کردم تنها یک قصیده اجتماعی داشت و غیر از آن هر چه بود تراوشهای روحی دوره جوانی می‌باشد» (همان، ج ۳ صص ۶۷ و ۶۸) ●

شاید این میل شاعر به اشعار ذاتی و روحی زابیده تأثیر پذیری وی از نوشته‌های «منفلوطی» و «جبران خلیل جبران» است.

اشعار اجتماعی «صلاح عبدالصبور» - همانطور که گذشت - مربوط به دوران میانسالی است. وی در این دوره است که در قبال مسیر انسانیت عموماً و مشکلات اعراب خصوصاً رنج می‌برد. در این دوره است که شاعر سروده‌های اجتماعی و سیاسی خویش را با زبانی زلال و شفاف سروده، و اشعار دیگر وطن دوستان و مصلحان اجتماعی را فریاد می‌آورد. «وی از همان مراحل آغازین زندگی شیفته دیگر مصلحان و اسلام‌شناسان می‌شود، از اینرو به جنبش اخوان المسلمین - سلسله جنبان اصلاح در جامعه عربی آن زمان - می‌پیوندد؛ و بعد از کوتاه زمانی تحت تأثیر آثار «عقاد»، «طه حسین» و «سلامه موسی» جنبش اخوان را رها می‌کند، زیرا معتقد است که روش اخوان برای اصلاح جامعه روش برتر نبوده چرا که خود حکومت دینی هنوز محل بحث است» (توفیق بیضون ۱۹۹۳، ص ۲۰) ●

«بزرگترین مشکلی که جامعه عربی آن روز دامنگیر آن بود، مشکل فقر و تهیدستی بود، و این مشکلی بود که بیش از همه «صلاح» را می‌آزرد. زیرا به اعتقاد وی دردناکترین رنج انسان فقر است. نخستین گناه فقر این است که معنا و مفهوم زندگی را از بین می‌برد.

بدون شک وظیفه انسان این است که زندگی کوتاه خود را بر روی این زمین زیبا بسازد

واز سرگردانی و دوگانگی حاکم بر زندگی بکاهد» (صلاح عبدالصبور، ۱۹۹۸، ج ۳، ص ۱۲۵) ●

«صلاح عبدالصبور» تمام شر موجود بر روی زمین را در کلمه فقر خلاصه می‌کند. این سخن را در نمایشنامه «تراژدی حلاج» از زبان حلاج می‌شنویم:

الحلاج: هبنا جانبنا الدنيا

ما نصنع عندئذٍ بالشرِّ؟

الشبلی: الشر

ماذا تعنى بالشرِّ؟

الحلاج: فقرُ الفقراءِ

جوعُ الجوعى، فى أعينهم تتوهج الفاظُ

لا أوقنُ معناها (ممان، ج ۲، ص ۴۶۹) ●

شاعر در چکامه‌ای تحت عنوان «سوگنامه مردی فرومایه» حالت خویش را به تصویر می‌کشد که چگونه صبحگاه تکه‌های نان خاک آلودی را جمع می‌کرد که کودکان آن را برای مرغان و سگان فراهم ساخته‌اند. آن تکه‌هایی را که او از شدت آلودگی رها می‌کرد پیرمردی آنها را جمع می‌کرد؛ و با آستینش پاک می‌نمود، می‌بوسید و می‌خورد. این است جهانی که «صلاح» در آن بسر می‌برد. جهانی که چشم گرسنگان آلودگی خوردنیها را در نمی‌یابد:

و كنتُ أعرِفُهُ

أراهُ كلما رسابى الصباحُ فى بحيرةِ العذابِ

أجمعُ فى الجرابِ

بضعَ لقيماتٍ تناثرثُ على شطوطِها الترابُ

ألقى بها الصبيانُ للدجاجِ و الكلابِ

و كنتُ أن تركتُ لقمةً انفتت أن المّها

يلقطُها، يمسحُها فى كُمِّه،

يبوسُها، يأكلُها،

«فى عالمِ كالعالمِ الذى نعيشُ فيه

تعشی عیونُ التافهین عن و ساخة الطعام و الشراب (همان، ج ۱، ص ۳۱۰) ●

«صلاح عبدالصبور» شاعر دادخواه:

بیداد و ظلم در تاریخ عرب بلکه تاریخ انسانیت پیشینه‌ای دور و دراز دارد جهان تا بوده و هست همان است که مولای متقیان علی (ع) به وصف کشیده است: «بزرگان فروماندگان را می‌خورند و زبردستان زبردستان را» (فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۹۲۷) ●

تاریخ عرب به تعبیر شاعر هیچگاه عبارت «حجاج بن یوسف ثقفی»: «سرهایی را می‌بینیم که همچون میوه رسیده و اکنون زمان چیدن آنهاست» را فراموش نکرده است.

حاکمان امروز عرب سیاست «جوّع کلبک یتعبک» نیز چاشنی کار خود کرده‌اند و سیاست با مهربانی جستجوکن ولی با خشونت بکوب را، به آن افزوده‌اند:

الروای:

أنی أحفظُ هذه الكلماتِ

فیما أحفظُهُ من دُررِ القولِ

مثل: «جوّع کلبک یتعبک...»

و مثل:

«إنی أری رؤوساً قد أینعت و حانَ قطائفها...»

و مثل:

حقَّق فی رحمةٍ

ثم اضرب فی عنفٍ (صلاح عبدالصبور ۱۹۹۸، ج ۲، صص ۶۴۷ و ۶۴۹) ●

وی در نمایشنامه «بعد ان يموت الملك» پادشاهی را به تصویر می‌کشد که به فرزند خردسالش آیین سیاستمداری و حکمرانی را می‌آموزد و از او می‌خواهد که با پاهایش رعیت را لگدمال کند:

الملك:

حقاً... ما أجمل كعبه

يوماً ما سوف تدوش بهذا الكعب رقاب رعایاك

يا طفلي الملكی (همان، ج ۳، ص ۲۹۰)

ولی ملکه به این سیاست معترض است و برای فرزندش آرزو می‌کند که پادشاهی

محبوب و مهربان باشد:

الملکه:

بل سيكون ملكاً محبوباً و رحيماً (همان، ج ۳، ص ۲۹۰)

پادشاه به ملکه - که از علم سیاست و آیین کشور داری هیچ نیاموخته - گوشزد می‌کند که مهربانی پادشاه به معنای شکست و ضعف است. به بیانی دیگر بعنوان بازبچه اطرافیان بودن و مایه تمسخر دیگران شدن است. سیاست ملک ایجاب می‌کند پادشاهی تربیت کرد که چون به کسی نگاهی افکند دست و پاهایش سست گردد و برای پابوسی وی گردن خم کند و از او بخواهد از گناهِش بگذرد هر چند مرتکب جرمی نشده است:

الملك: تعین... یكون ضعيفاً مهزوماً

لعبه حاشيته

سخرية رعاياه و عبیده...

سأعلمه أن ينظر في عيني من يمثل قدامه

ويطيل التحديق الي أن تتخاذل أعضاء الخصم

فيهوي كي يلثم قدميه

يسأله صفحاً عن ذنب لم يفعله (همان، ج ۳، ص ۲۹۰)

راه حل مشکلات:

«صلاح عبدالصبور» تنها به بیان مشکلات جامعه عرب اکتفا نمی‌کند بلکه برای رفع آنها

راه حلی پیشنهاد می‌کند. در آثار شاعر دو راه حل متفاوت - و شاید متناقض - دیده

می شود.

۱- آگاهی بخشیدن و ارشاد مردم و سیاستمداران با شعر و کلمه ۲- بکارگیری شمشیر و انتقام «صلاح عبدالصبور» شعر و ادبیات را وسیله‌ای اساسی برای اصلاح جامعه می دانست و شدیداً به آن معتقد بود تا جایی که در کتاب «زندگی من در شعر» می گوید:

«نمایشنامه «تراژدی حلاج» بیان کننده ایمان بزرگ و ژرف و بی شائبه ایست که به «کلمه» داشتم» (همان، ج ۳، ص ۲۲۰) ●

در این نمایشنامه حلاج به یکی از هم زندانیانش می گوید: می خواهم مردگان را زنده کنم:

الحلاج: إِنِّي أَتَطَّلُعُ أَنْ أَحْيِيَ الْمَوْتَى (همان، ج ۲، ص ۵۳۴) ●

همزندان با ریشخند به وی می گوید:

أَمْسِيحُ ثَانٍ أَنْتَ؟ (آیا تو مسیح دوم هستی؟) (همان، ج ۲، ص ۵۳۴)

حلاج در پاسخ وی می گوید: من نمی خواهم جسد مرده‌ای را زنده کنم تا منزلت و معجزه عیسی را داشته باشم. من می خواهم روح مردگان را زنده کنم و در این صورت کلمات و سخنان عیسی ما را بس است:

الحلاج: لَمْ تَفْهَمْ عَنِّي يَا وَلَدِي

فَلِئِنْ تُحْيِي جَسَدًا، حَزُّ رَتْبَةِ عَيْسَىٰ أَوْ مَعْجَزَتُهُ

أَمَا كَيْ تُحْيِي الرُّوحَ، فَيَكْفِي أَنْ تَمْلِكَ كَلِمَاتِهِ...

(السجين الثاني): وَبِمَاذَا تُحْيِي الْأَرْوَاحَ...؟

الحلاج: بِالْكَلِمَاتِ (همان، ج ۲، ص ۵۳۵)

راه حل دومی که شاعر پیشنهاد می کند شمشیر آهنین و سلاح آتشین است. نخستین ابیات چکامه «تو را خواهم کشت» خون چکان است و خشم آلود. در این قصیده یادآور می شود که میان وی و دشمنانش شمشیر و خون یگانه داور است:

سَأُقْتَلُكَ

مِنْ قَبْلِ أَنْ تُقْتَلَ سَأُقْتَلُكَ

من قبل ان تغوض فی دمی

أغوض فی دمیك

ولیس بیننا سوی السلاح

ولیحکم السلاح بیننا (همان، ج ۱، ص ۹۲)

ظاهراً دو راه حلی را که شاعر پیشنهاد می‌کند با هم متناقضند، و گاهی این تناقض را به نحو آشکارتری می‌بینیم. در نمایشنامه «لیلی و مجنون» صلاح عبدالصبور کتاب و اشعار را به باد انتقاد می‌گیرد و به شاعران حمله می‌کند و معتقد است که از آنها کاری ساخته نیست، بلکه آنچه که آینده را خواهد ساخت خشم و خشونت زبانه کش است:

حسان: هیه یا استاذ

الحب... الحب

لن یصنع مُستقبلاً هذا البلد الحب المتأوه

بل یصنعه العنف المتلهب (همان، ج ۲، ص ۷۴۱)

در حقیقت این تناقض‌گویی مشکلی است که متفکران و تحصیلکرده‌گان عرب با آن روبرو بودند. برخی معتقدند که تنها راه حل برای رفع مشکلات شمشیر و خون است و گروهی به شعر و عشق و محبت معتقدند. «صلاح» نیز متوجه این تناقض شده خود نیز گرفتار آن بود. در نمایشنامه «تراژدی حلاج» این تناقض‌گویی و بقول وی «سرگردانی» بصورت روشن‌تری نمایان است. وی در کتاب «زندگی من در شعر» می‌گوید: «عذابی که حلاج از آن رنج می‌برد همان عذاب و رنجی است که بسیاری از متفکران جامعه‌های کنونی از آن رنج می‌برند. و نیز «نمودی» است از سرگردانی آنان در انتخاب شمشیر یا کلمه» (همان، ج ۳، ص ۲۱۹) ●

این سرگردانی در آثار شاعر کاملاً مشهود است، طوری که نمی‌توان فهمید وی در نهایت کدامین راه حل را ترجیح می‌دهد. ولی آنچه مسلم است و از آثار وی برداشت می‌شود این است که وی بکار بردن شمشیر را بعد از علم و بصیرت و بعد از فهم و دریافتن معنی «کلمه» جایز می‌داند و گرنه شمشیر در دست کوردلی نادان مرگی است کور و نابینا:

الحلاج:

لا أخشى حملَ السيفِ ولكني أخشى
أن أمشي به
فالسيفُ إذا حملتَ مِقْبَضَهُ كَفَّ عَمِيَاءُ
أصبحَ موتاً اعمى (ممان، ج ۲، ص ۵۴۴) ●

نتیجه:

بارزترین مشخصه ادبیات «صلاح عبدالصبور» «تعهد» است. مسئله تعهد یکی از زمینه‌های نقدی ادبیات معاصر می‌باشد. بسیاری از ناقدان و ادیبان کنونی شاعران را به اصلاح جامعه و تعهد در مقابل مشکلات آن دعوت می‌کنند، و یکی از راههایی که ارزش شعری هر ادیبی را با آن می‌سنجند تعهد وی است.

بنابراین اگر بخواهیم ارزش ادبی آثار وی را با توجه به تعهد وی تعیین کنیم، به جرأت می‌توانیم وی را در میان شاعران متعهد درجه اول معاصر عرب قرار دهیم. «صلاح عبدالصبور» تقریباً تمام عمر کوتاه خویش را وقف اصلاح جامعه عرب نمود. و همینطور که گذشت وی از اوضاع نابسامان اعراب و مسلمانان شدیداً رنج می‌برد.

وی از شاعران اندوهبار معاصر است. در تحلیل و تعلیل اندوه وی قبلاً مطلبی نگاشته شد. از آنچه گذشت می‌توانیم بگوییم که اندوه وی برخاسته از حس بدبینی شاعر نیست، زیرا همینطور که وی در چندین مورد اشاره می‌کند حتی پیامبران - داعیان حقیقی اصلاح - در آخر عمر خویش مخصوصاً، گرفتار اندوهی سنگین می‌شوند تا جایی که آرزوی مرگ کرده‌اند. قرآن به اندوه پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص)، اشاره دارد:

فَلَمَّا كَبَخِجْ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

(سوره کهف / ۱۸ آیه ۶)

واژه‌نامه:

- ۱- يُضنّینی الفکر: تفکر و اندیشه مرا بیمار و سنگین می‌کند.
- ۲- یعرونی الخوف: ترس مرا فرا می‌گیرد. ۳- یظماً للعدل: تشنه عدالت است.
- ۴- یقعذنی ضیق الخطو: تنگنای گامهایم مرا زمین‌گیر می‌کند.
- ۵- الصّماء: کر ناشنوا. ۶- أجفوها: آن را رها می‌کنم.
- ۷- اخلعها: آن را از تن بدر می‌کنم. ۸- شارة: نشانه. علامت.
- ۹- انیتنا: انانیت ما. خودخواهی ما. ۱۰- سواسیة: برابر. مساوی.
- ۱۱- روؤس: جمع رأس: سرور. رئیس.
- ۱۲- ساس یسوس الوالی الرعیة: حاکم امور ملت را بدست گرفت و به اداره آن پرداخت. لیسو سو الامر: تا امور را اداره کنند.
- ۱۳- قبس: شعله آتش. پاره‌ای از آتش. ۱۴- یفرخ: تخم‌گذاری می‌کند.
- ۱۵- أدان یدین: محکوم کرد. أدنت: محکوم کردی. ۱۶- فادح: سنگین.
- ۱۷- أصفد إصفاداً: او را سخت بند بر نهاد. مُصفدین: اسم مفعول است. یعنی: در بندان.
- ۱۸- سعیر: آتش. آتش جهنم. ۱۹- تکوّن: شکل گرفت.
- ۲۰- ما مخضته بطن: شکمی آن را نزیایده است. ۲۱- رکام: ابر متراکم.
- ۲۲- سبات: خواب. ۲۳- جوف: اندرون. داخل. ۲۴- السکینه.
- ۲۵- سَمَل عینه: چشم او را با آهن گداخته بر کند.
- ۲۶- جباه. جمع جبهه: پیشانی. عقد الجباه. خشمگین شد. چهره خود را در هم کشید.
- ۲۷- شجون. جمع شجن؛ اندوه. دلتنگی. افسوس. ۲۸- جیفة: مردار.
- ۲۹- هَب: به فرض اینکه. ۳۰- تتوهج: برافروخته می‌شود. می‌درخشد.
- ۳۱- رسا: لنگر انداخت. ۳۲- جراب: انبان. توشه‌دان.
- ۳۳- کُم: آستین. ۳۴- تعشی: نابینا می‌شود. شبکور می‌شود.
- ۳۵- اینعت: (میوه) پخته و رسیده شد. ۳۶- تدوس: لگدمال می‌کنی. می‌کوبی.
- ۳۷- تحدیق: به کسی خیره شدن. به کسی تیز نگریستن.
- ۳۸- تتخازل: سست و ضعیف می‌شود. ۳۹- یلثم: می‌بوسد.
- ۴۰- صَفَح عن ذنبه: گناه او را آمرزید. ۴۱- متأوه: دردآلود. تاوه: درد و آه کشید.
- ۴۲- متلهب: آتشین. فروزان.

منابع:

- ١- قرآن کریم
- ٢- اسماعیل عزالدین: الشعر العربی المعاصر، دارالثقافة، بیروت - لبنان، ١٩٦٦م.
- ٣- بیضون، توفیق: صلاح عبدالصبور قصیده مصر الحدیث، دارالکتب العلمیه، چاپ ١، بیروت - لبنان، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ٤- حاوی، ابراهیم: حركة النقد الحديث و المعاصر فی الشعر العربی، مؤسسة الرسالة، چاپ ١، بیروت، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٥- ضیف، شوقی: دراسات فی الشعر العربی المعاصر، دارالمعارف. چاپ ٧، بدون تاریخ.
- ٦- عبدالصبور، صلاح: دیوان، دارالعودة، بیروت، ١٩٩٨.
- ٧- فیض الاسلام، نهج البلاغة، بدون تاریخ و دیگر مشخصات.
- ٨- کامل الشیبی، مصطفی: الحلاج موضوعاً للآداب و الفنون العربیة و الشرقیة، دار العلم للملایین، چاپ ٢، بیروت، ١٩٨٥.
- ٩- ماسینیون، لویی: قوس زندگی منصور حلاج، ترجمه عبدالغفور روان فرهادی، انتشارات بنیاد فرهنگ، ایران، ١٣٥٨ هـ ش.
- ١٠- میخائیل امطانیوس: دراسات فی الشعر العربی الحدیث؛ دارالکتب العربی، چاپ ٢، بیروت، ١٩٨٢.